



یکی از داستانهای معروف ، داستان توبه علی گندابی است

شرابخواری که به خاطر توبه خالصش پایین پای حضرت علی دفن شد [جهت نیاز به مطالعه داستان توبه علی گندابی به سایت منبرک رجوع فرمایید]

حال سوال اینجاست که علی گندابی چه کرده بود که خدا دستش را گرفت؟

شاید یکی از موارد ؛ غیرت او بود

داستانک:

روزی در یکی از مناطق خوش آب و هوای شهر با یکی از دوستانش روی تخت قهوه خانه برای صرف چای نشسته بود. هیکل زیبا ، بدن خوش اندام و چهره ی باز و بانشاط او جلب توجه می کرد .

کلاه مخملی پرقیمتی که به سر داشت بر زیبایی او افزوده بود ، ناگهان کلاه را از سر برداشت و زیر پای خود قرار داد و موهایش رو پریشون کرد و خودش رو سیلی زد ، رفیقش به او نهیب زد : چه می کنی ؟

جواب داد : اندکی آرام باش و حوصله و صبر به خرج بده ، پس از چند دقیقه کلاه را از زیر پا درآورد و به سر گذاشت .

سپس گفت : ای دوست من ! زن جوان شوهرداری در حال عبور از کنار این قهوه خانه بود ، که مرا با این کلاه و قیافه دید شاید به نظرش می آمد که من از شوهرش زیبایی بیشتری دارم ، در آن حال ممکن بود . نسبت به شوهرش سردی دل پیش آید: نخواستم با کلاهی که به من جلوه ی بیشتری داده گرمی بین یک زن و شوهر به سردی بنشیند . [قابل توجه خانمهایی که با آرایش وارد خیابان می شوند و باعث بهم خوردن بسیاری از زندگیها می شوند]